

شهید محمد صادق درختیان



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	عبدالرسول
تاریخ تولد	۱۳۳۴/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۵۷/۰۷/۲۹
محل شهادت	بوشهر
مسئولیت	—
نوع عضویت	سایر (شهیدانقلاب)
شغل	کارگر
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	بوشهر

زندگینامه

محمد صادق درختیان در سال ۱۳۳۴، در یکی از محلات بوشهر دیده به جهان هستی گشود و در دامن مادری دل سوز و پدری زحمت کش و با ایمان، پرورش یافت. پدرش با رنج و زحمت زیاد، ایشان را پرورش داد و به مدرسه فرستاد و تا کلاس پنجم ابتدائی درس خواند، ولی به علت فقر مالی پدر، مدرسه را رها نمود و جهت معاش زندگی خود و خانواده، به کمک پدر شتافت و مشغول کار کردن شد. وی اخلاقی پسندیده و شایسته داشت و با ظلم و ستم مخالف بود. در سال ۱۳۵۷ که راه پیمایی های مردم علیه رژیم شاهنشاهی پهلوی آغاز شد، شهید نیز یکی از سر دسته های مخالفین رژیم بود و در تمام راه پیمایی ها شرکت فعال داشت و به جوانان و دوستان خود توصیه می کرد در راه پیمایی ها شرکت کنند تا انقلاب به ثمر برسد و سر انجام در تاریخ ۲۹/۷/۱۳۵۷ در تظاهرات بزرگی که توسط مردم حزب ا... شهر بوشهر، بر علیه رژیم منحوس پهلوی انجام گرفته بود، شرکت نمود و توسط گلوله مستقیم مأمورین شاه به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

خاطرات

راوی : مادر شهید ، زیبا گنبدی پور

صادق، در شب عید فروردین به دنیا آمد. خدا رحمت کند عمویم را ، گفت : اسم او را جمشید بگذارید، ولی پدرم دوست داشت اسم او صادق باشد و ما هر دو، اسم را روی بچه مان گذاشتیم. صادق از همان بچه گی شروع کرد به کار کردن و کارگری می کرد ، یا گاری داشت و با آن کار می کرد . ما خانه نداشتیم و از نظر مالی خیلی ضعیف بودیم و حتی یخچال هم نداشتیم و از صاحب خانه یخ می گرفتیم . ما قبلاً در محله سنگی ساکن بودیم و جمشید یک گاری داشت که آن را به بازار می برد و با آن کار می کرد و پولهایش را به من می داد و من برای او لباس یا چیزهای دیگر می خریدم . یک شب نشسته بودیم و داشتیم تلویزیون نگاه می کردیم که یکی از بچه ها آمد و به شوهرم گفت بیا با تو کاری دارم . ایشان رفت و بعد از گذشت اندک زمانی برگشت و بچه ها تلویزیون را خاموش کردند تا من چیزی نفهمم! ولی وقتی توی حیاط رفتم، به من گفتند که صادق تیر به پایش خورده است. همان موقع فهمیدم و گفتم : «نه! بگو او شهید شده!» که بعد از اینکه پیکرش را هم آوردند، نگذاشتند که من او را ببینم و فقط رفتم بالای تابوت او و گفتم مادرم ! شرم حلال. من افتخار می کنم که او شهید شده و منتهی روی امام نمی گذارم و افتخارم این است که او در راه خدا و امامان تقدیم کردم.

رفتار صادق با من خیلی خوب بود و با مردم نیز رفتار مناسبی داشت . بعضی وقت به خانه ما می آمد و چون خانه ناپدریش بود خیلی نمی ماند و بیشتر پیش مادرم زندگی می کرد و با پول هایش برای دخترهای ناپدریش کردن بند می خرید و هر وقت چیز زیبایی به نظرش می آمد، برای آن ها می خرید و ناپدریش هم به او پول تو جیبی می داد و می گفت : «پیش خودمان بمان » ولی صادق قبول نمی کرد و پیش مادرم می رفت.

ایشان اولین شهید انقلاب در بوشهر بود که بعد از گذشت چند هفته ، صادق میگلی هم شهید شد. یک بار خواب او را دیدم که به من گفت : «مادر !» گفتم : «بله» گفت : «چرا تو روی همه قبر ها می روی ولی سر قبر من نمی آیی؟» گفتم : «اگر نمی آیم ، ولی برایت خیرات می کنم».گفت : «نه خودت بیا». پنجشنبه ها هر وقت بتوانم به بهشت صادق می روم و بر مزارش می نشینم.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران